

جنت المآوی

هرکسی را وطن، جنت الماوی اوست
حفره تاریک مور شهرزیبای اوست
بلبل سرشار راباتخت شاهی نیست سو
بسترخشن خاها دلکشای اوست
لاله آزاد با دشت خاره کرده خو
قطره باران بهاروسعت دریای اوست
این دل است یا شراب خواره درسینه ام
که:گردش چشم ساقی می و مینای اوست
عجب مدار، ریزه خوار خوان حسن است دل
این گدابخیره چشم زنده به عطای اوست
آشنا گرسخن آشنا نه گفت چه عجب
خاطرفریبی ازاول هو وهای اوست
زنده به دل فریبی های یارم فروغ
اکسیرتاروپو دم نازکردن های اوست
م.ش.فروغ لندن 15/03/03